



می‌دیدیم، رستم راستین، حماسه‌ای در تاریخ، نه در جهان تخیل. داستان بابک واقعی است همسنگ افسانه و... نهادن نام افشین [و افشین صفنان] در کنار نام بابک [به عنوان همراز و هم آرمان بابک] یعنی دشنام به بابک، یا دست کم نشناختن او.»

دانشنامه جهان اسلام

«بابک»

عباس زریاب خوبی
به گفته الفهرست (ص ۴۰۶)، خرمیان اهل قتل و جنگ و غصب اموال نبوده‌اند. مؤلف البده و التاريخ (ج ۴، ص ۳ و ۳۱) می‌نویسد که خرمیان اصحاب ادیان دیگر را مُصیب می‌دانستند و از ریختن خون پرهیز داشتند مگر به هنگامی که عَلم خلاف برافرازند. پس چه باعث شد که بابک عَلم خلاف برافراشت؟!؟

برای قیام بابک می‌توان علل سیاسی و روحی و دینی و اقتصادی ذکر کرد. مرگ هارون الرشید در ۸۰۸/۱۹۳ منجر به جنگ امین و مأمون و کشته شدن امین و وقوع فتنه و آشوب در بغداد و عراق گردید. طبری (سلسله سوم، ص ۱۰۱۵) آغاز «حرکت» بابک را در ۲۰۱ ذکر کرده است و این سال اوج فتنه در بغداد و عراق بود. بغدادیان، یعنی در حقیقت خاندان بنی عباس و اتباع ایشان، از تسلط حسن ابن سهل و ایرانیان بر بغداد ناراضی بودند. مأمون، در اثنای این بحران، امام علی بن موسی الزّضا علیه‌السلام را ولیعهد خود کرد و خبر آن را به اطراف و اکناف نوشت. بغدادیان پس از اطلاع از این کار مخالفت خود را ظاهر ساختند و مأمون را از خلافت خلع کردند و ابراهیم بن مهدی را به جای او نشانند. در این سال قحطی و گرسنگی در خراسان و ری و اصفهان بروز کرد و مرگ و میر در میان مردم افتاد. بنا به گفته یعقوبی (ج ۲، ص ۵۴۰)، در ۱۹۸ بیشتر ولایات عراق و شام و یمن و آذربایجان و ارمنستان از مرکز خلافت اطلاعات نمی‌کردند و در این ولایات بعضی از سرداران عرب سر به شورش برداشته بودند. در یکی از این سالهای پرآشوب، مأمون حام بن هرثمه بن اَئین را به حکومت ارمنستان فرستاد، ولی چند روز پس از این انتصاب، به حاتم خیر رسید که پدرش هرثمه در زندان مأمون مرده است.

پس با مأمون به مخالفت برخاست و با بطریقان (رؤسا و ملاکان بزرگ) ارمنستان و با بابک و خرمینان به مکاتبه پرداخت و کار مسلمانان را در نظر ایشان سهل و ناچیز جلوه داد تا آنکه بابک و خرمیان سر برآوردند و بابک بر آذربایجان مستولی گردید.

سوی ارس گرفتار آمد و به حضور افشین، که پس از درهم کوبیدن بده، اینک در برزند چشم به راه رسیدن اسیری که بیست سال تمام خواب از چشم قصرنشینان بغداد و سامراء ریوده بود و چند روز پیش از گرفتاری زنهارنامه‌ای را که او از جانب خلیفه برایش فرستاده بود، دریده، به فرستاده گفته بود «به افشین بگو که این ترا به کار آید، نه مرا» برادرش عبدالله نیز که به صلاحدید بابک، به جهت این که اگر وی گرفتار آمد، او به مبارزه ادامه دهد، در دژ یک ارمنی دیگر به نام عیسی به اسطفانوس (استپان) پناه گرفته بود، توسط همان جهان جو به فرستادگان سپهسالار خلیفه تسلیم گردید.

بعد از آن به قراری که همه می‌دانیم، بابک، به سامراء برده شد و در حالی که فریاد «بابک، کاری کردی که کسی نکرد، و اینک تابی بیاور که کسی نیاورده است.» برادر، در ذره ذره وجودش طنین‌انداز بود، مرگ را، در روز ۶ صفر سال ۲۲۳ - قمری ۱۷ دی ماه ۲۱۶ شمسی چنان مردانه پذیرفت که، دو قرن و نیم پس از آن خواجه نظام الملک ضد نهضت‌های مردمی، غیرمستقیم بر بزرگی‌اش معترف شد:

«چون یک دستش بیریدند دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید، همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت: ای سگ این چه عمل است؟ گفت: در این حکمتی است: شما هر دو دست و پای من بخواهید بیرید، و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، خون از روی برود زرد باشد. من روی خویش از خون سرخ کرده‌ام تا چون خون از تنم بیرون شود نگویید که رویم از بیم زرد شد.»

بابک مرگ را، در روز ۶ صفر سال ۲۲۳ - قمری ۱۷ دی ماه ۲۱۶ شمسی چنان مردانه پذیرفت که، دو قرن و نیم پس از آن خواجه نظام الملک ضد نهضت‌های مردمی، غیرمستقیم بر بزرگی‌اش معترف شد

مردانگی بابک از لابه‌لای تمام روایات ساخته و پرداخته دشمنان و از سانسور خودکامگان گذشته، چونان گوهر شب چراغ به گل آلوده و از پس غبار اغراض قرون پرتوافشانی می‌کند و از آن همه چنین مستفاد می‌شود که این جنگاور پیروزمند میدان‌های نبرد، مثل همه قهرمانان رویین تن نقطه زخم‌پذیری دارد که سرانجام نیز زخم مهلک را از همان نقطه می‌خورد و در دام دوستی‌نمایی جهان جویان بی همه چیز می‌افتد؛ همچنان که رستم در چاه شغاد خاین سرنگون می‌شود. بی‌جا نیست که پژوهنده‌ای بابک را «حماسه‌ای در تاریخ» نامیده و برآنتست که «اگر رویدادهای شاهنامه فردوسی از مرز تاریخ باستان می‌گذشت و به قرن سوم هجری می‌رسید، ما در دنباله حماسه ملی خود، از خلال شعر بلند فردوسی رستم دیگری

برای آن‌ها عادت شد.» لیکن وقتی افشین مأمور آذربایجان شد و اردوی خلافت نیروی روزافزون یافت، از معتصم فرمانبرداری نمود و در راستای همکاری با سپهسالار خلیفه او نیز برای حفظ موقع و مقام راه خیانت در پیش گرفت و با استفاده از سلاح دوستی، عصمت کردی، سردار نام آور خرمی را با تنی چند از سرهنگان تحت فرمان او اسیر کرد و وی را دست بسته و به همراه سرهای از تن جدا شده یارانش به سامراء فرستاد. خود این بیعت سال‌ها بعد باز راه عصیان پیش گرفت و سرانجام در زندان متوکل، همچنان که افشین در زندان معتصم، به قتل رسید.

افشین عنوان عمومی امرای اشروسنه، واقع در ماوراءالنهر و میان سیحون و سمرقند بوده و نام اصلی سرداری که در تاریخ به این نام معروف شده، خیدر یاقیدر بن قابوس بوده است. وی شاهزاده‌ای سفدی، و نه ترک تبار بوده که راه جاه‌طلبی و فرازجویی نخستین خیانت را به پدر و خاندان و مردم و زادگاه خویش کرد

سهل بن سباط نیز که از امرای محلی ارمنی بود با مشاهده نفوذ روزافزون بابک در آذربایجان و سرزمین‌های مجاور و از آن جمله در قلمرو خود و هواداری دهقانان ارمنی از نهضت خرمی، به پشتیبانی از وی برخاست و به قولی اما او نیز چون آب قدرت را در جوی خلیفه و افشین روان دید، خیانت به هم‌رمز دیروز برای حفظ مقام و کسب امتیازات به ننگ آلوده فرصتی طلایی شمرد و بابک را، که بعد از فرار از بده به محاصره دشمن درآمده، از طریق قلمرو وی قصد رفتن به روم و استمداد از امپراتور را داشت؛ به دام دوستی مهمان و سپس تسلیم افشین کرد. گویند وقتی سهل به پیش بابک رسید «از اسب خویش پیاده شد و نزدیک شد و دستش را ببوسید و آن گاه گفت: سرور من به کجا؟ گفت: آهنگ دیار روم دارم... بدو گفت: نه جایی را می‌یابی و نه کسی را که بهتر از من حق تو را بشناسد... بیا به حصار من و این زمستان آن جا همی باش تا تدبیر کنم و من جان و مال فدای تو کنم و از این دهقانان که متابع تواند یاری خواهم و ما ترا بهیم از سپاه روم.» و چون شیر تحت تعقیب در دام افتاد، برای دریافت جایزه کلان میلیون درهمی پیغام به افشین فرستاد و بابک هنگامی که فرستادگانش افشین را دید، سهل را دشنام داد و گفت: «مرا به جهودان ارزان فروختی...» و سهل حرفی را که سال‌ها در دل نگهداشته بود، بر زبان آورد؛ «ای نابکارزاده تو چوپان گوسفند و گاوی، ترا به تدبیر ملک و سیاستمداری و تربیت سپاه چه کار!»

بابک در روز ۱۰ شوال ۲۲۲؛ اواخر شهریور ۲۱۶ در آن